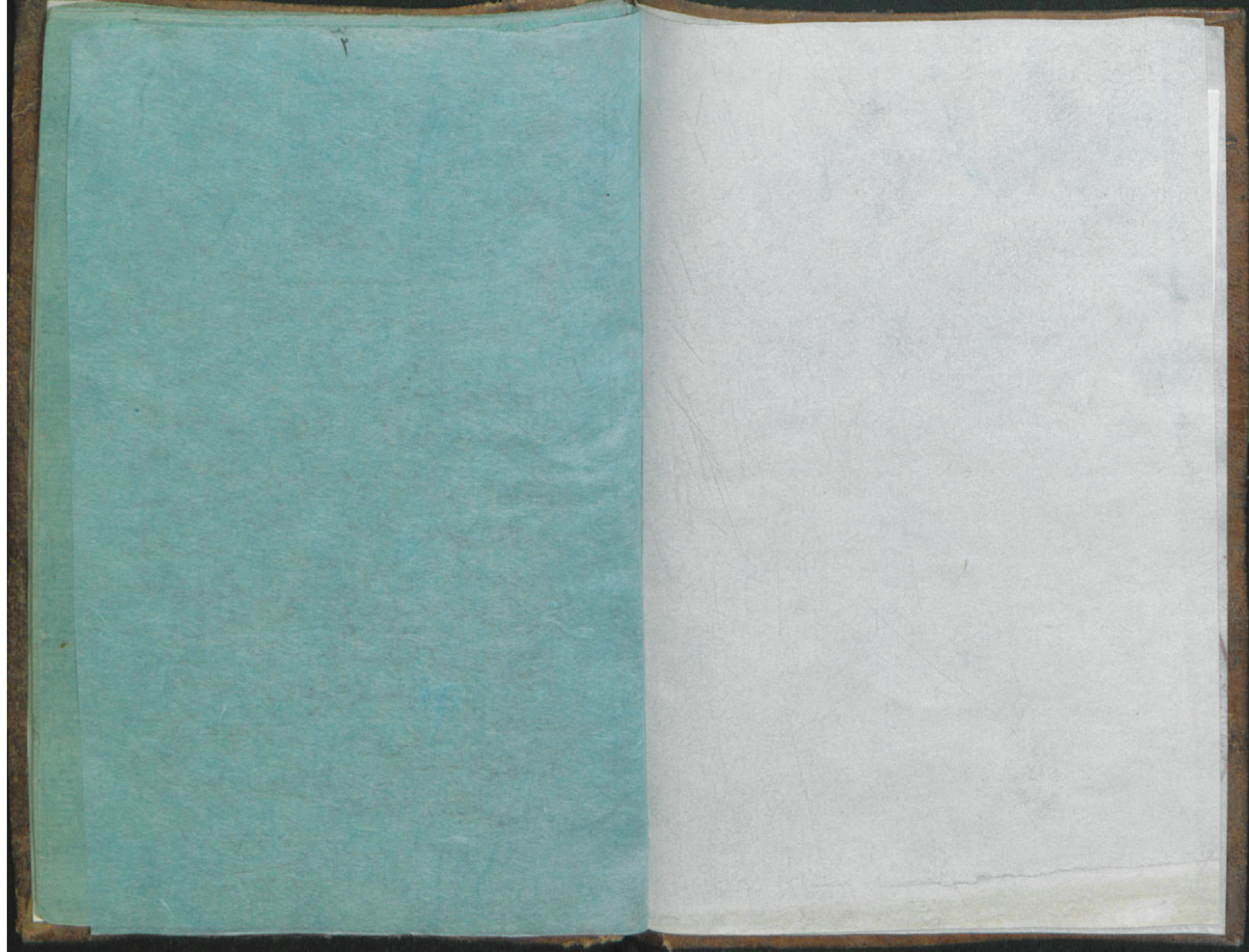


باشد این رساله را سه توقیع از کتابت یکی اینکه چیزی زیاد
و کم نکنند بجهة اینکه بنظر عالم رسیده دویم دوازده امامی
که در آخر رساله نوشته در آخر هر نسخه بنویسند سیم همین را
در اول بنویسند هر که ترک سه توقیع را نکند خصمش الله
مع الائمة الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ایدک الله تعالی مصنف تحفة السلیمانی یکی از قراء مشهور است
و این منتخبی است از این رساله که بنده حقیر خطاکار ابن مرحوم
ملا محمد مومن طهرانی کرده محمد جعفر برادران ایمانی
نوشته که سر رشته در بدایت امر برداشته و بعد رجوع
باستادان ماهر در این فن نموده قرائت کامل را ضبط
نماینده و بالله التوفیق مقدمه در فضیلت قران
قال النبی ص اَفضَلُ عِبادَةِ اُمّتی بَعدَ مَعرِفَةِ اللهِ
وَبَعدَ الصَّلوةِ قِرائَةُ القُرانِ یعنی قرائت قران بعد
از معرفة الله تعالی افضل عبادات است و علم قرائت
از منقولات است پس هر منقولی که جزء عبادات واجبه
باشد واجب است فرا گرفتن آن از اهلش و موافق با شرع

بقرائت یکی از قراء سبعه نه برای خود که اگر برای
خود بخوانند و درست هم بخوانند فرموده اند اثم است
باید طریقه قرائتی از استاد شنید و خواند تا ثواب
باشد بدانکه یکی از قراء سبعه را نام عاصم است
و وی پسر ابی النجود بفتح نون و ضم جیم است از طایفه
اسدی و مردم کوفه است که فرید دهر خود بوده و وی
واسطه قرائتی از جناب امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرا
گرفته و فقاهت بسیار داشته و در فرش از هر فنون است
و ویرا دو راوی بوده یکی بکر و دیگری حفص و هر یکرا
طریقه بکر اسم او شعبه و پدر وی عیاش اسدی الکوفی
است و بعضی نام او را محمد گفته اند و در نام او صاد است و د
یکصد و نود فوت شده اما حفص کنیت او ابو عمر و پسر سلیمان
اسدی الکوفی است و وی فصیح تر از بکر بوده و در طفولیت
پدر و مادر او وفات کرده اند عاصم متوجه او شده بود که
میشود و در فرا معین است و در سنه یکصد و هشتاد فوت شده

و بنای

و بنای قرائت ما بر روایت اوست از عاصم بهر که اشتهار
قرائت او بعموم برسد او را قاری گویند و هر که اشتهار
قرائت او بقار برسد او را راوی گویند تنبیه
آداب قرائت در تلاوت سه است اول تحقیق و اعتبار است
از اعطاء حق حروف از اظهار و ادغام و قلب و اخفاء و اکمال
مدات دوم حدر بحا و دال مهملتین یعنی خفت حروف و سرعت
در تلاوت و قصر مدات و تسکین محرکات و تغیر حرکات
نکردن سیم تدویر یعنی اختیار کردن طریق بین
طریقین مذکورین بودن جمیع رعایت ترتیل ضعیف است
فصل در صفت دندانها چون تعیین مخارج موقوف
بشناختن دندانها چون دخیل اند بر وجه مخصوص
دندانها از بیست سالگی تا سی سالگی اغلب بر سی و دو
عدد منقسم میشود و عدد انها نام خاصی دارند
اول ثنایا و انها چهارند دو زیر و دو بالا دوم رباعیات
طرفین ثنایا چهارند دو زیر و دو بالا سیم انیاب

یعنی چهار ثنیه و ناب یعنی نیش راست طرفین رباعیات
دو زیر و دو بالا چهارم ضواحک آن نیز چهار است طرفین
انیاب پنجم طواحن و آنها دوازده اند از چهار جانب ضواحک
ششم نواجد و آن چهار دندانست چهار جانب طواحن و
دندانهای عقل عبارت از آنها است و بعضی نواجذ یعنی نواجذ
نیز گفته اند و ضواحک و طواحین و نواجد این سه قسم را
اضراس گویند فصل در صفت حروف و آن عبارت
از قطعه از قطعات اصوات مکیف میگردد بکیفیت لازمی
ذاتی مثل همس و جهر و شدت و رخاوت و استعلا و استفال
و اطباق و انفتاح و انذلاق و اصمات و استطاله و تفشی
و انحراف و لین و غلغله و سکون و صفیر و غیره و بعضی هویک
گفته خواهد شد و عارض شود بر آن اصوات مقطعه با آن
صفات را در حالات احکام مختلفه چند مثل ادغام و اظهار
و قلب و اخفاء و اماله و تسهیل و تنوین و تفخیم و غیره و
اشباع بجنب و لسان و شفتین و غیر ذلک فصل
در تعداد و تعیین مخارج و مواضع حروف که منتهی میشود
بازهوا

بآن هوا و صوتی که اعتماد شود بر آن قطعات در حین مکالمه
ضابطه دران اینست که حرفی از حروف را با همزه مفتوحه یا
ضم نمایند و تلفظ کنند پس هرجا که صوت منتهی شود و هم
صرا که آن هوا اعتماد نماید و قرار گیرد آن مخرج همان حرفست مثل
آب که بعد از تلفظ با عتماد هوا از تری لب اظهار شد و بعضی
گویند حروف بیست و هشت و بعضی بیست و نه گفته اند و دو نوع
عاصم قرائت و در عدد مخارج نیز خلاف است بعضی سه گفته اند
که شفه و فم و حلق باشد و بعضی بعدد حروف گفته اند و بعضی
سیزده و چهارده و پانزده نیز گفته اند و مختار و ماخوذ قول خلیل
بن احمد را که هفده گفته است اول ابتدای حلق است مرتبه
قصیه شش و ان مخرج همزه و هاست دوم وسط حلق است
و ان مخرج حا و عین مهملتین است سیم ادنی حلق است مخرج
خا و غین معجمتین است چهارم اقصای زبان یعنی بیخ زبان با
و ان مخرج قافست از طرف علصمه و لهات زبان کوچک را گویند
و علصمه طرف پیش او را گویند و بعضی غلصمه نیز گفته اند
پنجم اقصای اعلای زبان است باندک فاصله از مخرج قاف

و مخرج کاف است ششم وسط زبان است با محاذی آن
از کام بالا و مخرج شین و جیم و یاء غیر مدی است و این
حروف را شجریه بفتح شین و سکون جیم گویند کناره کی وسط
زبان را گویند هفتم اعلای حافه و حافه کناره زبان را
گویند یمینا و یسارا یعنی طرف کناره بالای زبانست
با محاذی وی از اضراس بالا یعنی طواحن بالا یمینا و
یسارا و مخرج ضاد است هشتم کناره سر زبانست و بیخ
دندانهای انیاب و رباعیات یمینا و یسارا مخرج لام
نهم کناره سر زبانست و بیخ دندانهای ثنایا و رباعیات
بالا و این مخرج نون است دهم کناره سر زبانست
اندکی از پشت زبان با محاذی آن بالا و این مخرج نون
با بیخ دندانهای رباعیات و ثنایای بالا و این مخرج راء
و این هر سه حرف را که لام و نون و راء است منحرفه و مکرره
گویند بخصوص راء زیرا که در گفتن آنها زبان مرتعش میکند
بگردد و این سه حرف را لثوی گویند و لثه ریشه و گوشت
دندانها را گویند و با محاذی خود را ملصق نمود بازهم

سر زبان

سر زبانست و بن دندانهای ثنایاء علیاء و اسفل
و مخرج دال و طاء و تاء نطعی است و این حروف نطعیه
گویند و نطع بفتح نون و سکون طاء طرف کام را گویند
قریب به بلندی بن دندانهای پیش بالا دوازدهم سر
زبانست با سر دندانهای ثنایاء علیاء و مخرج ظاء و ذال
و ثاء مثلثه است و این حروف را لثویه گویند و ذلق تیزی
چیزی را گویند سیزدهم سر زبانست و سر دندانها
دندانها و وسط دندانها علی الخلاف از ثنایای پائین
و مخرج صاد و سین و زاء است چهاردهم سر دندانهای
ثنایای بالاست با وسط لب پائین و مخرج فاء است پانزدهم
شفتین و مخرج واو غیر مدی و باء موحده است و میم
گفتن با هر دو لب منطبق میشود و میم از خشکی لب و با از تری
لب گفته میشود و در واو لبها غنچه میشود و بهم نمی آید و این
سه حرف را حروف شفوی گویند شانزدهم
فضای دهن است و مخرج الف و واو و یاء مدی است و این حروف را
هوائی گویند چون این حروف منتهی میشود هفدهم

بینی ما مخرج میم و نون ساکنین است در حالت ادغام
و اخفاء با غنه و این هر دو را خیشومی گویند و خیشوم
بند های دماغ را گویند کشیده تا سوراخ دماغ رسد
و اینها و حرف و صیفیه که صاحب مخرج اند فصل
در صفات حروف بدانکه صفات دو قسم اند ذاتی و عارضی
هر چند ذاتی هم دو قسم است یک قسم او را حالا کار نداریم و قسمی
بکار ما می آید آنست که صفت ذاتی کیفیت استعمال حروف
میشود در وقت خروج آنها از مخارج معینه ند کرده به جهة
آنکه حرفی که با هم متحدند در مخرج به سبب آن کیفیت از
یکدیگر ممتاز میگردد مثل ص و س که در مخرج یکی اند
اول از ثانی بصفت استعلا و اطباق امتیاز می یابد و ثانی
از اول به سبب استفال و انفتاح و صفات مشهوره آن اخبار
ده اند اول همس دوم شدت سیم استعلا چهارم اطباق
پنجم اذلاق و اینها ضد دارند با جهر و رخاوت
و استفال و انفتاح و اصمات اول را اول عدد تا پنجم
الی پنجم با پنجم پس هر حرفی از حروف هجا باید متصف
باشد به پنج صفت از این صفات و بعضی بیشتر مثلا حرف

مهموسه

[illegible]

مهموسه جمعند در فحثه شخص سکت و همس یعنی آهستگی
و خفاست که این حروف ادا میشوند با جریان و باقی حروف
مجهوره اند زیرا که در باقی حروف آواز بلند میگردد و ممنوع
از جریان میگردد و حروف شدیده جمعند در اجد قط
بکت یعنی بقوت ادا میشوند که جریان تام و انحباس
تام هم ندارند بلکه میانه اند مابین حروف رخوه و حروف جمع
در لن عمر و باقی پانزده حرف دیگر متصف اند به رخاوت
یعنی سستی و نرمی ادا میشود و هفت حرفند بصفت استعلا
مجتمع در خص ضغط قظ که زبان در تکلم اینها میل بکام
بالا میکنند و باقی حروف با استفال موصوفند که زبان
در تلفظ اینها میل بکام پائین میکنند چهار حرفند موصوف
بصفت اطباق مجتمع در ص ض ط ظ که زبان در تلفظ اینها
پهن میشود بکام بالا و غیر این حروف انفتاحیه اند زیرا که در
تلفظ این حروف دهن گشاده میشود به کام نمی چسبد و شش حرفند
متصف اند بذلاقت مجتمع در فر من لب ذلق بمعنی خفت طرف
و تندی چیزی را گویند و باقی حروف را مصمته گویند صمت در لغت منع

و ثقالت اکویند مخصوص کلمه که مرکب باشد ازین حروف
چون عسجد که علم است از برای طلا و رباعی است عسقس
که علم است از برای اسم مردی و خماسی است ممنوع است در میان
که کلمهٔ عربی مرکب باشد از حروف مصمته از اینجهه گفته اند
عجمی اند بدانکه صفات چند دیگر هست که با هم ضد یکدیگر اند
مثل قلقله که بمعنی حرکت و تزلزل است و ضد قلقله سکون است
و حروف قلقله جمع اند علی الخلاف در اجل خصیب قطع ضعف دیگر
صفیر است که صاد و سین و زاء دارند و صفیر شنوانیدن است
که صدا از بن دندانهای پیشین بیرون می آید بدانکه ادای
ضاد در اکثر بی استطالت و مقصد باید کرد و قوف
بکار بود و حرف را اکثر بیشتر دانند و تعلق ادا سر
زبان مرتعد می شود و مکث بکردد و هموار اگر
مشدد باشد و اکثر بی لحن است و ترک لحن واجب است
و همچنین ضاد که از موضع خود میکشند تا مخرج
لام و چون موصوفت با ستطاله اینست که طمع
مستعلیش چون باقی حروف قبول اطاعت نمیکند
و ملک

و ملک تجریدش به تیغ زبان مسخر نمی شود مگر بتقویت
عظیم و تعلیم استادی لمولانا علی علیه السلام انا افصح
من نطق بالضاد فصل حروف مستعلیه جمیعا تفخیم
و تغلیظ گفته میشوند خواه ساکن چون أَخْلَدَهُ و
و اغلظ و خواه متحرک مثل خالدون و صابرین
و غیر ذلک حروف مستفله جمیعا ترقیق ادا میشوند
مثل کانوا و ناالمین و مالک و غیره فصل را در سیزده
جا تفخیم میشود اول رای مفتوح مثل رب العالمین
دویم رای مضموم مثل رُبما سیم ساکن ما قبل مفتوح
مثل ارسل چهارم ساکن ما قبل مضموم مثل یرسل
پنجم ساکن ما قبل ساکن ما قبل مفتوح مثل امر ششم
هین قسم ما قبل مضموم مثل یسر هفتم رای ساکن
ما قبل مکسوری که ما بعد را صاد باشد مثل مرصاد
هشتم رای ساکن ما قبل ساکن ما قبل مکسوری که ما قبل
را صاد باشد مثل مصر نهم و دهم بهمین دو نوع
که ما بعد و ما قبل را طا باشد مثل قرطاس و قطره

پانزدهم رای ساکن ماقبل مکسوری که مابعدش قاف
باشد مثل فِرْقَةٍ و در اینخلافست دوازدهم هرگاه
ماقبل را کسرهٔ عارضی بوده باشد و منفصل باشد
مثل اَمِ ارْتَابُوا سیزدهم هرگاه کسره متصل باشد
مثل اِرْجِعْ بدانکه لام جلاله هرگاه ماقبلش
مفتوح یا مضموم باشد تفخیم باید کرد مثل اَللّٰهُمَّ
وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ والف در ده جا تفخیم میشود هفت جا
بعد از حروف استعلا و بعد از رای مفتوحه مثل الرزین
و بعد از کلمهٔ جلاله که ماقبل او فتحه یا ضمه داشته باشد
قاعده هر ضمیری که در قرانست مثل فِیْهِ وَلَهُ وَبِهِ و
عَلَیْهِ از چهار حال بیرون نیست یا ماقبل و مابعد
ضمیر هر دو متحرک اند مثل لَهُ اِلَّا هُوَ یا ماقبل ضمیر ساکن است
مثل فِیْهِ یا ماقبل متحرک و مابعد ساکن مثل
لَهُ الْحُکْمُ یا ماقبل ساکن و مابعد متحرک مثل عَلَیْهِ
اللّٰه در صورت اول اشباع باید کرد باجماع قرا
مثل لَهُ اِلَّا هُوَ وَبِهِ اَنْ یُوْصَلَ و در سه شق دیگر

الحمد

مجید اند قرا اشباع نکرده اند مگر ابن کثیر که در فیه
مُهَانًا در سورهٔ فرقان اشباع کرده و فیهی مُهَانًا
خوانده و حفص متابعت او کرده فصل در مد
بدانکه در اصطلاح قرا مد کشیدن آواز را گویند در
الف ماقبل مفتوح و واو ماقبل مضموم و یای ماقبل
مکسور مثل عَادَ تَعُوْدُ عِیْدًا بعلت آنکه اینها
مثل سایر حروف مکانی ندارند که بآن مکان منتهی شوند
که صوت منقطع گردد بلکه صوت طویل با امتداد قیامی
و این امتداد حدی دارد و حد آن یک الف است و قدر
یک الف قدر دو یک الف گفتن الف است نه آهسته و نه شتاب
و این مد را ذاتی و اصلی گویند و چون بسببی بیشتر سازند
که آن سبب دو قسم است یکی لفظی و دیگری معنوی
و سبب لفظی دو چیز است همزه است یا سکون و همزه هم
یا متصل است مثل جَاءَ یا منفصل است اِنَّا اَنْزَلْنَا
اِلَیْکَ و متصل آنست که مد مقدم بر همزه باشد مثل

مثل آمَنُوا و أُوتِيَ و إِيمَانًا هر اينها جمله قرا قصر
كرده اند مگر ورش راوی نافع در جَاءَ و شَاءَ و سُوءَةُ
و أُولَئِكَ و جِيءَ همه قرا غير قصر جايز ميدانند خصوصًا
عاصم و اينها را مد واجب گويند و اگر مد در كلمه ملاقی
شوند مثل إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ و يَا أَهْلَ يَثْرِبَ و قُوا أَنفُسَكُمْ
عاصم نيز طول جايز ميدانند و اين را مد منفصل گويند و اين
حكم دارد حروف مدی كه با اشباع حركت بهم می رسد
مثل بِهِ أَن يُوصَلَ و لَهُ إِلَى اللهِ عاصم با نطق جايز ميدانند
در وجه امتداد اينها آنكه همزه شديد است و بعيد المخرج است
و حروف خفا و رخاوت دارند بايد را امتداد ظاهر شوند
اما آنجا كه سبب مد سكون است نمی باشد الا بعد از حروف مد
و انحصار قسمت يا لازم يا اصلی يا عارض يا وقفی و هر يك يا مظهرند
يعنی ساكن اند يا مدغم اما ساكن لازم مظهر چون حم
و ص و ق و ن حروفی كه در اوايل سورها مقطوع اند مجتمع
در صراط علی حق نمسكه اين حروف بر سه قسم است بعضی مثل
مبنی بر سه حرف متحرك الوسط چون الف [illegible]
مبنی بر دو حرف اند مثل يا و طا و خا در اينها قصر بايد كرد
يعنی يك الف بايد كشيد قسم سيم مبنی بر سه حرف ساكن الوسط

مثل صاد

مثل صاد و سين و عين و قاف و نون و ميم جايز نيست مگر
طول و تجويز توسط و قصر كرده اند الا عين را كه توسط جايز است
اما ساكن لازم مدغم مثل دَابَّةٌ و وَلَا الضَّالِّينَ متفق اند بر وجوب
اشباع طولی لكن توسط و قصر جايز نيست اما ساكن عارض مظهر
مثل يَوْمِ الدِّينِ و نَسْتَعِينُ و يُوقِنُونَ و الْأَسْبَابُ طول و توسط
و قصر جايز است طول بنا بر اعتبار سكون عارض و توسط بنا
بر مراعات جانبين و قصر بنا بر عدم اعتبار عارض و اين در غير وقف
بروم است و اگر وقف بروم [illegible] صورت [illegible] مگر قصر
و اما ساكن بنا بر غير مدغم مثل قَالَ لَهُمْ نزد ابو عمرو ديگری
قايل نيست تفصيل نون ساكن خواه در وسط كلمه
يا در آخر كلمه هر جا باشد مثل أَنْتُمْ و لَنْ و كُنْ و مِنْ
و نون تنوين كه عبارت از نون ساكنه ملفوظی كه در
آخر كلمه آيد و علامت وی دو زير و دو پيش و دو زبر است
اما در وقف اينها دو زبر بدل می شود بالف
مثل عَلِيمًا و دو پيش و دو زير حذف می شوند مثل نَذِيرٌ
و مِن حَكِيمٍ هر يك از اينها [illegible] و نون بحروف هجا كه می رسند
چهار حكم دارند اول بحروف حلقی كه شش است حروف حلقی
شش بود ای [illegible] ها و همزه و عين و حا و غين و خا

اظهار میشود چون زبان به بن ثنایای علیا کشیده شود
اظهار بعمل واید مثل اِنْ هُوَ و سَمِیعٌ عَلِیمٌ دوم بدلان نون
انابند ونون بحروف یرملون که بدل میشوند نونها بحروف
ملاتی و تشدید ~~...~~ ظاهر میشود مثل مَنْ یَشَاءُ وَمِنْ
لَدُنْ ودر تنوین با غنه ودر لن بغنه ومعنی ادغام ادخال
است ودر یک کلمه جمع نشده مگر در قِنْوَانٌ وصِنْوَانٌ ودُنْیَا
وبُنْیَانٌ که در اینها اصح اظهار باید کرد که اگر ادغام کنیم مشتبه
میشود بمضاعف وادغام این حروف از جهة قرب این حروفست
بنونها ودر لام ورا از شدت قرب استکه غنه ندارد سیم
قلب است در حالتی که ملاقی شود نون بحرف با مثل مِنْ بَعْدِ
وَزَوْجٍ بَهِیجٍ لیکن نونها بدل میشوند بمیم چون میم مواخی
نون است در غنه واکثر صفات میم مشارکت دارد
با با در مخرج چهارم اخفاست که پانزده حرف باقی
مانده که ملاقی شوند نونها مخفی میشوند وانها ت و ث و ج
و دال و ذال و ز و س و ش و ص و ض و ط و ظ و ف و ق و ک
تا الف ذکر نشد از جهة التقاء ساکنین واخفا شدن این حروف جهة اینست

که این حروف

که این حروف نه قریب حروف یرملون اند که ادغام شوند
ونه بعید حروف حلق اند که اظهار شوند بلکه متوسطند
میباید نون بحالتی ادا شود که متوسط باشد و آن اخفا است
وغنه لازم وی است فصل بدانکه میم ساکنه نزد حروف
هجا محکوم است بسه حکم اخفاء وادغام واظهار اما
اخفا در صورتی است که بحرف با برسد مثل وَهُمْ بِهِ
وچون بمیم دیگر برسد ادغام مثلین میشود مثل لَهُمْ مَا یَشَاءُ
ودر باقی حروف اظهار میشود ودر واو وفا بجهة مخرج
در اظهار بیشتر است مثل اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ خاتمه
بدانکه ادغام مشهور سه قسم است مثلین ومتجانسین
ومتقاربین حرف اول را مدغم ودوم را مدغم فیه گویند
ادغام مثلین مثل عَصَوْا وَکَانُوا واضْرِبْ بِعَصَاکَ ویُدْرِکْکُمْ
لکن اگر ساکن حرف مد باشد ادغام نمی شود مثل قَالُوا
وَهُمْ وَفِی یُوسُفَ وادغام متجانسین مثل اَحَطْتُ و
بَسَطْتَ وفَرَّطْتُ وحَصَدْتُمْ وادغام متقاربین مثل
اَلَمْ نَخْلُقْکُمْ وقُلْ رَبِّ واِذْ ظَلَمُوا وعاصم در میم
ارْکَبْ مَعَنَا کرده در سوره هود ومثل یَلْهَثْ ذَلِکَ کرده
اعراف ونون سین طسم را در میم آن وبروایتی بکر

نون لیس عن ما دون القران و در وا القیم و قل ذا الاتخذتم را / فیسر

در ثناء او و در غرایبها اظهار کرده بدانکه وقف بر ستم

اول وقف با سکان در اضافات مثل عالمین و کاذبین و علیم

که حرکت وا تو حرکت یا فی غیما ندد دوم وقف با شمام مثل قل

هو الله احد و سمیع علیم که در وقت تنوین اینها لبها را

به ضم می کنند مثل کو که کلام ابوبیل سیم وقف بروم که یک

ثلث حرکت ظاهر و دو ثلث را ترک میکنند و این مخصوص بزیر

در زیر اضافه است مثل نستعین و یوم الدین و مخصوص زبر

اخر کلمه است که مدغم فیه باشد مثل هن و طهن

دوازده امام

سلامنا المتوالی علی جمیع موالی من النبی و الی محمد و علی

قائم حجم امامی / حسنین / لسلام

وبنت خیر انامی / ولیها حسین / صادق امام

وزوجة لهامی / ونعم زین عابدین / کاظم رضا

محمد و علی / و مصطفی الکرمین / وولیه وجواد

محمد و علی / محمد و علی

فقائمنا امر الخلفاء

وذی الحجج نبی سماء

وفاطم الشفعاء

محمد و علی

رجوت ان تقبل

هولاء تعبی

وحقا صلی دین

محمد و علی

وقد صح فاطم زاد

لهم کن حامل جراد

وشافع لیا

محمد و علی

التماس دعا از برادران دینی است و من استغفر لی غفر الله یوم المعاد بحق محمد و آله الامجاد

خواص [illegible]

[illegible] خواص [illegible]

[illegible] بدنده [illegible]

[illegible] مقوی [illegible]

[illegible] دفع ایدر [illegible]

[illegible] قوه [illegible]

[illegible] حرارت [illegible]

[illegible] محبت [illegible]

[illegible] صحت [illegible]

[illegible]

مرض دق [illegible]

[illegible] بر پاره [illegible]

[illegible] ایكی دانه [illegible]

[illegible]

[illegible] الشافی اللهم انت الكافی [illegible]

[illegible] قل لن یصیبنا الا ما كتب الله لنا هو مولینا وعلى الله فلیتوكل المؤمنون [illegible]

[illegible]

فلما وضعتها قالت رب اني وضعتها انثى والله اعلم بما وضعت

وليس الذكر كالانثى واني سميتها مريم واني اعيذها بك وذريتها من الشيطان الرجيم فتقبلها ربها بقبول حسن

وانبتها نباتا حسنا وكفلها زكريا كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب

افغير دين الله يبغون وله اسلم من في السموات والارض طوعا وكرها واليه يرجعون قل

امنا بالله وما انزل علينا وما انزل على ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط وما اوتي موسى وعيسى والنبيون من ربهم لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الاخرة من الخاسرين

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون

يستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا يضيع اجر المؤمنين

فتكون من الظالمين

قالوا يا ابانا انا ذهبنا نستبق وتركنا يوسف عند متاعنا فاكله الذئب وما انت بمؤمن لنا ولو كنا صادقين

ولقد جعلنا في السماء بروجا وزيناها للناظرين وحفظناها من كل شيطان رجيم

هذا رسالة زبدة الاعتقاد في دليل
الاجمالية من اصول الدين واصول المذهب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العباد والصلوة والسلام على
محمد وآله الامجاد ولعنة الله على اعدائهم
الى يوم المعاد وبعد چنين گويد اقل الطلاب
محمد علي ابن مرحوم ابو الحسن المالواجردي
الجرقوئية كه اين چند ورقيست در بيان
اعتقادات از اصول دين با دليلهاى اجماليه
موافق فهم عوام و پاره از اصول مذهب كه
نظر
بعضى انها را داخل در اصول دين گرفته اند

تمام افروز